

یادداشت‌های تاریخی

- ۸ -

وفیات معاصرین

از یادداشت‌های استاد علامه آقای

محمد قزوینی

حرف ص

صبح ازل
(وفاتش در
۱۳۳۰ قمری)

بمعنی میرزا یحیی نوری پسر میرزا عباس نوری معروف
بمیرزا بزرگ. چنانکه معلوم است صاحب ترجمه رئیس
فرقه اقلیت بایه معروف بازلیان بوده است، اصل خانواده
ایشان از نور مازندران بوده ولی خود صبح ازل در طهران متولد شده است در حدود
سنه ۱۲۴۶ یا ۱۲۴۷ قمری و وی با برادر بزرگترش^۱ بهاء الله از دومادر علیحده
بوده اند چنانکه مرحوم ادوارد براون انگلیسی که مدتی در جزیره قبرس اقامت
نموده بوده و شخصاً با صبح ازل راجع بمسائل مختلفه روابط بین این دو برادر گفتگو
میکرده مکرراً و واضحاً در کتب مختلفه خود باین فقره تصریح کرده است. و در این

۱ - چون تولد صبح ازل چنانکه گفتیم در حدود ۱۲۴۶ یا ۱۲۴۷ قمری بوده
و تولد بهاء الله در دوم محرم سنه هزار و دویست و سی و سه قمری پس تفاوت سن مابین
این دو برادر قریب سیزده سال بوده است.
صبح ازل بتصریح نقطه الکاف در وقت ظهور باب در سنه ۱۲۶۰ جوانی چهارده
ساله بوده است (ص ۲۳۹) و در وقت استخلاف باب ویرا بوصایت خود در سنه ۱۲۶۵
یکسال قبل از قتل خود وی جوانی بوده است ۱۹ ساله (ص ۱۱۱ از مقدمه نقطه الکاف)

باب ظاهر آهیج شکمی نیست، ولی مرحوم زعیم الدوله در ص ۳۳۴ از کتاب مفتاح باب الایوباب گوید که بهاء و ازل از یک مادر بوده‌اند و بدون شبهه این سخن سهواست. زعیم الدوله در ص ۳۳۶ از همان کتاب شرح جامعی راجع بر روابط بین صبح ازل و بهاءالله از اوّل عمر تا افتراق ایشان از حیث عقیده و طریقه و سپس نفی ایشان بقبرس و عکا نگاشته که چون بسیار روشن و مختصر و مفید است مناسب دانستیم ترجمه آنرا عیناً در ذیل بدست دهیم، مؤلف مزبور پس از مبلغی صحبت از بهاء و ازل گوید:

« اینجا نکته مهمی است که حتماً باید اشاره بدان بنماییم و آن اینست که میرزا یحیی صبح ازل و حزب او موصوم بازلیان و جمیع ایرانیان همه باتفاق آراء گویند که باب مدتی قبل از قتل خود میرزا یحیی مذکور را بسمت وصی خود تعیین نمود و ورقه توصیه را بخط خود نوشت^۱ و مهر نمود و بمقتضای این وصیت نامه میرزا یحیی را خلیفه بعد از خود تعیین کرد و سپس برادر بزرگتر او بهاءالله را وکیل و قیم^۲ بر او قرار داد و او را بمحجوب ساختن برادرش و اخفاء از از چشمهای مردم چه موافقین و چه مخالفین مأمور ساخت تا آنکه از سوء قصد مردم در پناه باشد پس بهاءالله در تنفیذ امر باب کوشید و برادرش را از چشمهای دشمنان و دوستان پنهان ساخت و خود بنیابت از جانب برادر با مردم مخاطبه و مکاتبه می نمود و مردم نیز با خود او بعنوان اینکه نایب و وکیل از جانب برادرش صبح ازل میباشد مخاطبه و مکاتبه می نمودند، و چون بهاءالله بیغداد نفی شد میرزا یحیی نیز بجانب او رفت و از ابصار مانند سابق خود را محجوب ساخت و در عراق و استعابول و ادرنه حال وی با برادرش بهاءالله بهمین نحو بسود تا آنکه در این شهر اخیر از خواب غفلت خود بیدار گشت و دید که امر از دست او بیرون رفته است و بهاءالله مستقلاً و نام

۱- عکسی از سواد این استغلاف بخط صبح ازل که اصل آن بخط باب و اکنون ظاهر آن در نزد خانواده خود صبح ازل است در مقابل ص ۳۳۴ از همان کتاب مذکور است با آنها رجوع شود.

ریاست و نیابت و خلافت از جانب باب را بدست گرفته لهذا با برادر از در مخالفت و منازعت و مخالفت درآمد تا آنکه دولت عثمانی با سفارت ایران در استامبول با اتفاق هم قرار دادند که دو برادر و اتباعشان را بعکا و قبرس نفی نمایند و همین کار را هم کردند. و بقیه قضیه مشهور و در کتب تواریخ مسلمین و بایه مسطور است و حاجت باطالمة کلام در آن خصوص نیست.

اما وجه تلقب میرزا یحیی نوری صاحب ترجمه باین لقب یعنی صبح ازل حدیث معروفی است راجع بمفاوضه که بین کمیل بن زیاد بن نهبک از اصحاب حضرت امیر و حضرت امیر روی داده است^۱ و عین این مفاوضه نقلاً از مجالس المؤمنین در اوایل مجلس ششم و روضات الجنات ص ۵۳۷ هردو در ترجمه کمیل از قرار ذیل است (متن مذکور در ذیل از روی کتاب اخیر یعنی روضات الجنات منقول است :

« وفی رجال النیسابوری انه [یعنی کمیلاً] کان من خواص علی علیه السلام اردفه علی جمله فسأل منه فقال یا امیر المؤمنین ما الحقیقة فقال مالک والحقیقة فقال کمیل اولست صاحب سرک، قال بلی ولكن یرشح علیک ما یطفح منی فقال او متلک یغیب سائلاً فقال الحقیقة کشف سبحات الجلال من غیر اشاره، قال زدنی بیاناً قال محوالموهوم وصحوالمعلوم، فقال زدنی بیاناً قال هتک الستر لقلبة السر^۲ [قال زدنی بیاناً قال جذب الأحدثیة بصفة التوحید^۳] فقال زدنی بیاناً قال نور یشرق من صبح الازل

۱ - از این حدیث ذر نهج البلاغه و کتب احادیث متقدمین اصلاً اثری نیست ولی در بعضی کتب متأخرین مانند مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری در اوایل مجلس ششم و روضات الجنات ص ۵۳۷ نقلاً از رجال میرزا محمد اخباری نیشابوری مندرج است.

۲ - این جمله بین دو قلاب را نه در مجالس المؤمنین و نه در روضات هیچکدام ندارد و من نیز بدیهی است تضمین اصالت آنرا نمیتوانم بکنم، ولی در کتب بایه از جمله در کتاب دلائل سبعة از تألیفات خود باب دارد و عین عبارت کتاب مزبور در این خصوص از قرار ذیل است :

« و نظر نموده در اجوبه مرفوعین قبلین (یعنی شیخ احمد احسائی و حاجی سید بقیه بارتقی در صفحه بعد)

فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره، فقال زدنی، بیانا فقال اطفی السراج فقد طلع الصبح انتهى .

صبح ازل در روز دوشنبه یازدهم جمادی الاولی سنه هزار و سیصد و سی قمری مطابق ۲۹ آوریل ۱۹۱۲ میلادی در سن هشتاد و دو سالگی شمسی در شهر فاماگوستا (= مانوسا) شهر مرکزی جزیره قبرس که وی در آنجا چهل و پنج سال بود که منفی بود وفات یافت و در یک میلی بیرون آن شهر مدفون شد .

اغلب آثار و رسائل و تألیفات باب و صبح ازل بخط رضوان علی پسر صبح ازل در کتابخانه ملی پاریس موجود است و یک کنترا تی مابین کتابخانه مزبور و رضوان علی مزبور بتوسط قونسول فرانسه در قبرس برقرار شده بود که در مقابل اجرت فوق العاده معتدل و مناسبی وی متدو جاً جمیع آثار باب و ازل را برای کتابخانه مشارالیها سواد برد میداشت و ازین نقطه نظر کتابخانه پاریس مابین سایر کتابخانهای عمومی اروپا ظاهراً از همه بیشتر آثار باب و ازل را حاوی است .

[بقیه باورقی از صفحه قبل]

کاظم رشتی) که یقین می نمائی بر اینکه ظهور موعود منتظر همان ظهور حقیقت مسؤل عنه است که در حدیث کمیل دیده: در سنه اول کشف سبحات الجلال من غیر اشاره و در ثانی مَحْوَالِ الْمَوْهُومِ وَصَحْوَالِ الْمَعْلُومِ و در ثالث هتک الستر لقلب السر و در رابع جذب الاحدیة بصفة التوحید ببین و در خامس نور اشرق من صبح الازل را خواهی دید اگر خود هارب نشوی و مضطرب نگردی) (رجوع شود بس ۳۵۲ از ترجمه مقاله سیاح بانگلیسی تألیف مرحوم ادوارد براون)، و از نقطه نظر بایه وجود این جمله بین دو قلاب ضروری است تا مجموع فقرات این حدیث پنج فقره باشد نه چهار فقره برای آنکه مطابق باشد با مدت پنج ساله ظهور باب که بزعم ایشان هر فقره از این فقرات پنج گانه حدیث اشاره است یوقایع یکی از آن سنوات خمس از اول ظهور او تا یکسال قبل از قتل او که در این سال اخیر باب صبح ازل را بوصایت خود برگزید .

و چنانکه از عبارت فوق منقول از دلایل سیمه باب استنباط میشود باب تقریباً بالصراحة جمله «نور بشرق من صبح الازل فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره» را اشاره بقصد استخلاف خود صبح ازل را دانسته است و این فقره پنجم حدیث را اشاره باین واقعه آینده سال پنجم ظهور خود فرض کرده است .

اوقاتی که من درسی سال قبل در پاریس بودم و هر روز برای طبع و تصحیح تاریخ جهانگشای جوینی بکتابخانه ملی آنجا میرفتم مرحوم ادگار بلوشه^۱ نایب‌شعبه شرقی از کتابخانه مزبور که ترجمه احوال او را در شماره دهم از سال دوم همین مجله راقم سطور نگاشته است هر وقت نسخه‌های مزبور که همه بخط رضوان علی پسر صبح ازل بود از قبرس میرسید آنهارا بمن نشان میداد. روزی از آن مرحوم خواهش کردم که اگر اسباب زحمت شما نباشد ایندفعه که وجه برای رضوان علی میفرستید در ضمن باو بنویسید که یک ایرانی مسلمان که نه ازلی است و نه بهائی و در این کتابخانه کار میکند خواهش دارد که چند سطر بیخط پدر محترمتان بعنوان یادگار برای او بفرستید، بعد از دوسه ماه دیگر دیدم که هسیو بلوشه یک مکتوب دو صفحه بخط خود صبح ازل بمن داد که تماماً از اوّل تا باخر مناجات است و هیچ مطلب دیگری را مطلقاً و اصلاً متضمن نیست و در اوایل ماه ژانویه ۱۹۱۱ مکتوب مزبور بدست من رسید و هنوز آنرا دارم، خط آن مثل خط بسیاری از طلاب قدیم خواناست ولی بسیار بد است برعکس خط باب که نسبتاً خوش می نوشت.

صفی‌علیشاه
 حاجی میرزا محمد حسن اصفهانی ملقب بصفی‌علی شاه از
 (۱۳۵۱-۱۳۱۶ قمری) معاریف مشایخ مقصوفه طهران و از فضلا و علمای ایشان، در
 سوّم شعبان سنه هزار و دو بیست و پنج و یک هجری قمری

متولد شد و در اوایل امر مدتی در شیراز و کرمان و یزد و هندوستان بسر برد و الاخره بطهران آمده در آنجا اقامت گزید، و بعدها یکی از خواص مریدان وی لعه زمینی بمقدار دو هزار ذرع بوی تقدیم نمود و او در آنجا خانقاهی وسیع بنا داد و قریب هشت سال در آنجا بسر برد و در روز چهارشنبه بیست و چهارم ذی‌القعده سنه هزار و سیصد و شانزده هجری وفات یافت. و در همان خانقاه مدفون گردید.

ویرا تألیفات عدیده است از جمله تفسیری منظوم از بحر رمل مسدّس بوزن مثنوی مولوی که در طهران بطبع رسیده است، صاحب ترجمه در جوانی از مریدان

حاجی میرزا زین العابدین ملقب برحمتعلی شاه پدر صاحب طرائق الحقائق بوده است و بعد از وفات او در جزو ارادت کیشان حاجی آقا محمد شیرازی ملقب بمنور علیشاه عمّ رحمتعلی شاه مذکور در آمد، (شرح احوال صاحب ترجمه مشروحاً و مفصلاً در طرائق الحقائق ج ۳ ص ۲۰۳-۲۰۷ مذکور است رجوع بدانجا شود)

صدرالافاضل مرحوم میرزا لطفعلی ملقب بصدرالافاضل از مشاهیر ادبای طهران در سنه هزار و دوویست و هفتاد و چهار قمری متولد شد (۱۲۷۴-۱۳۵۰ قمری)
و عمده تحصیلات خود را در مدرسه میرزا محمدخان سپهسالار که نزدیک مدرسه خان مروی است و مشهور است بمدرسه سپهسالار قدیم بیابان رسانید و در مجالس درس مرحوم میرزا ابوالحسن جلوه حاضر میشده است، در عهد مظفرالدین شاه قاجار برای تعلیم چند نفر از شاهزادگان و سپس بعد از عهد مظفری برای تعلیم احمد شاه منصوب گردید، در ادبیات عرب فی الواقع در عصر خود صاحب ترجمه عدیم النظیر بود.

وی در روز چهارشنبه ۲۴ آذر ماه ۱۳۱۰ شمسی مطابق ششم شعبان سنه هزار و سیصد و پنجاه هجری قمری در طهران وفات یافت (این تاریخ وفات منقول است از مکتوب مرحوم حاج محمّدشاه السلطنه نوری اسفندیاری بر اقم سطور درباریس در جواب، سؤال من از ایشان در همین مسئله).

صنیع الدوله مرضی قلیخان پسر دوم علیقلیخان مخبرالدوله و نواده رضا (قتلش در ۵ صفر قلیخان هدایت صاحب مجمع الفصحاء و کتب مشهوره دیگر .
۱۳۲۹ قمری) وی تحصیلات خود را در آلمان بانجام رسانده بود و

پس از مراجعت بایران در سال ۱۳۲۱ قمری بریاست اداره پست و گمرک منصوب گردید و اوست که بتاريخ ۱۳۲۱ یکی از اولین کارخانه های نخب ریزی را بطهران وارد کرد و محصول ارزان و خوب از آن بیرون آورد لیکن بعلت رقابت خارجی آن کارخانه بزودی از کار افتاد.

در ۱۲ شعبان ۱۳۲۴ قمری که اولین مجلس شورای ملی ایران رسمیت و افتتاح یافت صنیع الدوله بریاست آن منتخب گردید و این سمت را تا تاریخ ۲۸ رجب ۱۳۲۵ که از آن مقام استعفا داد برعهده داشت سپس گاهی بعنوان وزیر مالیه گاهی بسمت وزارت فوائد عامه یا علوم در هیئت های دولتی که بریاست ابوالقاسم خان ناصرالملک و حسینقلیخان نظام السلطنه و میرزا احمد خان مشیرالسلطنه تشکیل یافت شرکت داشت و چون طهران بعد از استبداد صغیر بدست مجاهدین فتح شد در کابینه اول محمد ولیخان سپهدار تنکابنی بوزارت معارف و اوقاف منصوب گردید. آخرین دوره وزارت او در کابینه دوم مرحوم میرزا حسنخان مستوفی الممالک بود بسمت وزارت مالیه. در این دوره او را در طهران بتاریخ پنجم صفر هزار و سیصد و بیست و نه قمری مطابق ۶ فوریه ۱۹۱۱ میلادی يك نفر گرجی از اتباع روس بنام ایوان و دوتن همدست او بقتل رساندند.

صهبا
جواد مجد زاده صهبا مدیر ابنیه تاریخی اصفهان
(۱۳۲۶-۱۳۶۴ قمری) ویزد و کرمان جوانی فاضل و هنرمند و خوش قریحه و شاعر بود، وی پسر مرحوم شیخ احمد مجد الاسلام کرمانی مدیر روزنامه های مشهور ندای وطن و کشکول و محاکمات (متوفی رمضان ۱۳۴۱ قمری) است که پس از تکمیل تحصیل در طهران ابتدا بسرپرستی کاوشهای تاریخی شهر شاپور کازرون سپس بریاست ابنیه تاریخی اصفهان ویزد و کرمان منصوب گردید.

مرحوم صهبا در دووه تصدی این مقام در تعمیر ابنیه تاریخی شهر های فوق بخصوص اصفهان جهد بسیار بخرج داد مخصوصاً تعمیر کنند مدرسه چهارباغ و مسجد شاه و قسمتهای مختلف مسجد جامع اصفهان از خدمات عمده اوست.

وفات صهبا در تاریخ نهم جمادی الآخره سنه هزار و سیصد و شصت و چهار هجری مطابق سی و یکم اردیبهشت هزار و سیصد و بیست و چهار شمسی در اصفهان رخ داد و نعش آن مرحوم را بنا بوصیت خود او در جنب مزار بابا رکن الدین در تخت فولاد اصفهان بخاک سپردند

مرحوم صهبا در آخر عمر در اصفهان بنشر روزنامه ای ادبی و تاریخی بنام «سرنوشت» اشتغال داشت .

طالبوف
 حاج ملا عبدالرحیم پسر استاد ابوطالب نجارتبریزی (۱۲۵۰-۱۳۲۸ قمری) سرخابی در سال هزار و دوست و پنجاه قمری متولد شد و در حدود شانزده سالگی بتفلیس رفت و بتحصیل زبان روسی و ادبیات آن پرداخت و متدرجاً نزد حکام و علماء روسیه بدرست کاری و راست گفتاری شناخته شد و سپس در ترمخان شوره دارالحکومه داغستان نشیمن گرفت و محل احترام و اعزاز جمیع طوائف اسلام و غیرهم گردید و خانه اش مقصد امرا و علما و اعیان و اشراف و ملجأ نیازمندان و مستمندان گردید .

وی یکی از نخستین نگارندگان فارسی است که ابناء وطن خود را بتألیف رمانهای علمی و تئاتر و ترجمه ها از علوم و فنون و صنایع عصریه و مکارم اخلاق بزبان ساده آگاه کرد و این امر روز بروز براه اعتبار و قدر و منزلت او نزد هم می افزود . ویرا تألیفات عدیده است که اغلب آنها بطبع رسیده و در عصر خود بسیار شهرت کرده مخصوصاً «کتاب احمد» یا «سفینه طالبی» در سه جلد ، و دیگر «پندنامه قیصر» و «مسالك المحسنين» و «مسائل الحیاة» و «فیزیک» و «تاریخ مختصر اسلام» .

صاحب ترجمه در اواخر سنه هزار و سیصد و بیست و هشت قمری در ترمخان شوره مذکور وفات یافت در حدود سن هفتاد و نه سالگی .

میرزا طاهر تنکابنی
 فرزند میرزا فرج الله تنکابنی ، دانشمند و فاضل معروف (۱۲۸۰-۱۳۶۰ قمری) که از قرار مذکور در حکمت و فلسفه قدیم بسیار متبحر و با اطلاع بوده و کتب بسیار نفیسی از خطی و چاپی جمع کرده بوده ، وی از شاگردان مرحوم میرزا ابوالحسن جلوه بود و در مدرسه سپهسالار جدید تدریس میکرد و از قرار مذکور قدرت مطلقه حکام ناحیه تنکابن تمام املاک خانواده او را که بینی فقیه معروف بودند در آنجا غصب کرده بود و حتی در طهران نیز گویا او را از تدریس در مدرسه مزبور

منع کرده بوده‌اند و لهذا درخانه‌اش درس میگفت، بدبختانه من که فقط دو سال قبل از وفات او از پاریس بپهران مراجعت کرده و ازصیت فصل و دانش او چندان مستعصر نبودم توفیق ملاقات آن عالم جلیل را در نیافتم.

صاحب ترجمه در هجدهم رمضان سنه ۱۰۰۰ هزار و دوست و هشتاد و قمری در کلاردشت مازن ان متولد شده است و درروز جمعه شانزدهم ذی القعدة هزار و سیصد و شصت هجری قمری مطابق ۱۴ آذر سنه ۱۳۲۰ هجری شمسی درطهران وفات یافت در حدود سن هشتاد و يك سالگی و برحسب وصیت خود وی در جوار مزار مرحوم میرزا ابوالحسن جلوه واقع در ابن بابویه شش کیلومتری جنوب طهران مدفون گردید!

طاعت پاشا
نالت رجال سه گانه ترکیه که در جنگ عالمگیر (قتلش در ۱۳۳۹ قمری) ماقبل اخیر صاحب اختیار مطلق و مستبد ترکیه و هر سه از رؤساء بسیار معروف مقتدر حزب اتفاق و ترقی بوده‌اند.

در ۱۵ مارس سنه ۱۹۲۱ میلادی مطابق پنجم رجب سنه هزار و سیصد و سی و نه هجری در برلین بدست یکی از اراهنه کشته شد.

عرف ظاهر

ظل السلطان
سلطان مسعود میرزا پسر چهارم ناصرالدین شاه قاجار، (۱۳۶۶-۱۳۳۶ قمری) وی مقتدر ترین شاهزادگان آن خاندان بود در عصر خود و او بود که اغلب آثار صنعتی صفویه را در اصفهان بکلی محو نموده و از قرار معروف وی مردی بسیار قسی القاب و شدیدالعمل در سیاست مجرمین بوده است و چیزهایی

۱ - قسمت عمده این شرح حال مأخوذ از تقریر کتبی فاضل دانشمند معروف آقای بدیع الزمان فروزانفر یکی از ملامنه آن مرحوم است که برحسب خواهش راقم این سطور برای من فرستاده‌اند، موقع را مغتنم دانسته نهایت تشکر خود را از ایشان اظهار میدارم.

۲ - آن دو نفر دیگر یکی انور پاشا مقتول در بخارای شرقی بدست روس ها در اواخر سنه ۱۳۴۰ قمری مطابق سنه ۱۹۲۲ میلادی، و دوم جمال پاشا مقتول در تغلیس بدست چند نفر مجهول ایضاً در اواخر سنه ۱۳۴۰ قمری مطابق ۱۹۲۲ میلادی بوده‌اند.

از اینگونه اعمال او در افواه مذکور است که موی را بر اندام انسان راست میسازد. تولد وی در سنه هزار و دوست و شصت و شش بوده است و برای اولین بار در سنه ۱۲۹۱ قمری بحکومت اصفهان منصوب گردید و از این تاریخ بعد تا ۱۳۰۵ قمری وی تقریباً بلا انقطاع بنائوب یاد آن واحد بحکومت «چهارده ولایت» باصلاح آن عصر منصوب بوده است یعنی اصفهان و فارس و بروجرد و گلپایگان و خوانسار و کمره و کردستان و عربستان و لرستان و کرمانشاهان و یزد و کرمان و عراق و محلات و عبارته آخری کلیه نواحی جنوبی و غربی ایران.

ولی از تاریخ مذکور بعد یعنی از ۱۳۰۵ قمری اوضاع حکومتهای ظل السلطان بکلی مختل شده بحکم ناصرالدین شاه از کلیه ادارات و حکومتات استعفا داد زیرا که ناصرالدین شاه بواسطه فرط نظم و ترتیب و انضباط کامل قشون زیر حکم ظل السلطان از او بغایت ظنین و وحشت زده شده بود که مبادا خیال طغیان در سر داشته باشد بطوریکه یک روز ظل السلطان که از اصفهان بطهران احضار شده بود چون از دور در دربار پیدا شد شاه تفنگ کشیده و میخواست که او را بزند حکیم الممالک دست شاه را گرفته نگذارده بود.

پس از استعفای ظل السلطان مرحوم حاجی فرهاد میرزا معتمدالدوله پیش شاه رفت و تعظیم کرد و گفت امروز روزشاهی تست، و حکومتهای ظل السلطان را فوراً مابین ارکان معتبر دولت تقسیم نمودند ولی پس از چندی باز بعضی ادارات ظل السلطان را بوی مسترد ساختند، و با وجود این همه تغییرات و تبدیلات اغلب اوقات ظل السلطان در اصفهان مقیم بود و آنجا برای او مثل خانه او شده بوده است.

ظل السلطان در اواخر سلطنت مظفرالدین شاه در حکومت اصفهان بود ولی اندکی پس از اعلان مشروطیت یعنی در سال ۱۳۲۵ از این مقام معزول گردید اما کمی بعد بر اثر خرج پولهای گزاف در طهران بایالت فارس مأمور شد لیکن این مأموریتش هم طولی نکشید و اندکی قبل از توپ بستن مجلس از جانب محمد علی شاه از ایالت فارس

منفصل گردید و بفرنگستان رفت .

کمی قبل از عزل محمد علی شاه و فتح طهران بدست مجاهدین دولت ظل السلطان را از وینه پایتخت اطیش بایران خواست تا بایالت فارس برود . ظل السلطان از راه باکو بایران آمد ولی مجاهدین او را در منجیل دستگیر کردند و برشت عودت دادند و در آنجا پس از وارد کردن اقسام اهانتها و تخفیفها با مبلغ سیصد هزار تومان از وی (۱۰۰۰۰۰۰ تومان نقد و ۲۰۰۰۰۰۰ تومان تمهد که در ظرف چهار ماه تأدیه شود) گرفتند و باو اجازه دادند که بفرنگستان برگردد .

در اینجا بی مناسبت ندانستیم که ترجمه تلگرافهایی را که وزیر مختار انگلیس در طهران در باب همین موضوع بوزارت خارجه دولت خود مخابره نموده از کتاب آبی نقل نماییم :

تلگراف سربار کلی (وزیر مختار انگلیس) از قلهک بسر ادوارد گری بتاريخ ۹ ماه مه ۱۹۰۹ (۱۸ ربیع الثانی ۱۳۲۷) : « دولت ایران ، مابین رشت و طهران در منجیل حرکت ظل السلطان را توقیف کرده است . پسر ظل السلطان بتوسط يك مراسله از من خواهش نموده است که در این امر دخالت نمایم ولی من هیچ اقدامی را قبول نکردم »

ایضاً بتقل از کتاب آبی : *شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

تلگراف سربار کلی بسر ادوارد گری بتاريخ ۱۱ ماه اوت ۱۹۰۹ مطابق ۱۴ رجب ۱۳۲۷ از قلهک : « ملتیان ظل السلطان را برشت عودت دادند و در آنجا توقیف نمودند . دو مرتبه پسر ظل السلطان از من درخواست دخالت نمود و اظهار داشت که دولت میخواهد وجوه نقدیه از او جبراً بگیرد ، اگر چه بعقیده من ظل السلطان در صورتی که بر خلاف نصایح ما عمل نموده قانوناً نمیتواند از ما تقاضای حمایت نماید ولی باوجود این خیال دارم بدولت ایران اطلاع بدهم که خوبست بگذارند ظل السلطان سالمأ از ایران برگردد . در موقع ارسال این نوشته خیال دارم که از همکار روسم استمداد نمایم » .

ایضاً بنقل از کتاب آبی :

• تلگراف سرباز کلی سرادوار گری از قلمک بتاريخ ۲۷ اوت ۱۹۰۹ (دهم شعبان ۱۳۲۷) : «ویس قنصول اعلیحضرتی مقیم رشت تلگرافی بمن نمود مشعر بر اینکه ظل السلطان را خلاص کرده اند مشهور است که شاهزاده ۳۷۰۰۰۰ تومان ضمانت پرداخته است » .

در بیست و چهارم ماه مارس سنه ۱۹۱۶ میلادی مطابق نهم جمادی الاولی هزار و سیصد و سی و چهار قمری دو ساعت و نیم بعد از ظهر بهرام میرزا پسر ظل السلطان که در کشتی انگلیسی موسوم به سسکس ۲ در دریای مانش سفر میکرد بتوسط تریپلی که آلمانها بکشتی مذکور زدند و آنرا غرق کردند بهرام میرزا نیز غرق شد و از آن ببعد ظل السلطان مثل اشخاص سکنه زده مبهوت و حیران و بغایت غمناک و پریشان حواس زندگی میکرد تا بالأخره در بیست و دوم رمضان سنه هزار و سیصد و سی و شش قمری وفات یافت.

آقای جابری انصاری در ص ۴۰ از جلد چهارم از آگهی شهان از کار جهان تاریخ وفات او را در همین سال ۱۳۳۶ ضبط کرده اند و این کلمات را هم برای ماده تاریخ وفات او یافته اند: « ظل سلطانی بمرد = ۱۳۳۶ » .

صاحب ترجمه را تألیفی است موسوم بسر گذشت مسعودی که گرچه مشحون از اغلاط تاریخی و خطاهای فاحش در معرفه الکتب و مدارک و ماآخذ خود میباشد معذک کتاب نافی است مخصوصاً راجع بانواع شکارهایی که در ایران یافت میشود، چه ظل السلطان عشق مفرطی بشکار داشته است .

ظهیر الدوله علیخان ۳ ظهیرالدوله ملقب بصفا علی شاه از مریدان مخلص حاج میرزا حسن صفی علی شاه سابق الذکر و خلیفه اوست (۱۳۴۴-۱۳۸۱ قمری)

۱ - ظاهراً این مبلغ همان ۳۰۰۰۰۰ تومان است و آقای جابری انصاری نیز در

کتاب نصف جهان همین مبلغ را نوشته اند .

۲ - Sussex - ۳ تاریخ عبدالله رازی ص ۷۴۱ و طرائق العقاقیر ج ۳ ص ۲۰۷

و شمس التواریخ شیخ اسدالله کلیایگانی

در ارشاد، و نسب نامه او بتصریح خود او در رساله «جنته صفا» بتقل صاحب طرائق الحقائق از آن آن از قرار ذیل است:

ظہیر الدولہ وزیر تشریفات خاصہ ہمایونی (ناصر الدین شاہ) پسر محمد ناصر خان قاجار ظہیر الدولہ وزیر دربار پسر ابراہیم خان سردار پسر جان محمد خان ایلخانانی ایل قاجاریہ پسر قراخان، در شانزدهم ربیع الاول سنہ ۱۲۷۰ ہجری قمری و یک ہجری قمری در جمال آباد شمیران متولد شدہ است، و در سن شانزده سالگی بمصاہرت ناصر الدین شاہ نایل آمدہ است و در سنہ ۱۲۷۰ ہجری قمری در سلك مریدان مرحوم صفی علیشاہ در آمدہ است، و از عصر روز چہار شنبہ ۲۵ ذی القعدہ ۱۳۱۶ ہجری قمری کہ صفی علیشاہ باصطلاح فقرا خررقہ تہی کردہ است صاحب ترجمہ بامر ناصر الدینشاہ بخلاف ارشاد و جانشینی آن مرحوم معین ومأمور گردیدہ است.

روشنی ضمیر و طینت پاک و اخلاق حسنہ و تجدد خواهی او بازار فقرا رونق جدید داد، وی طرفداری از مساوات و حکومت مشروطہ مینمود و در «انجمن اخوت» او وضع و شریف برابر می نشستند، در وقت بمبارمان مجلس محمد علی شاہ منزل و خانقاہ او را بتوپ بست و اثاثیہ گرانہای آنرا بغارت بردند.

صاحب ترجمہ را چندین رسالہ و کتاب منظوم است کہ اسامی آنها یا بعضی فصول منظوم منقول از آنها در طرائق الحقائق ج ۳ ص ۲۰۷ و ۲۰۸ مسطور است و كذلك شمعہ از ترجمہ احوال او در تاریخ عبداللہ رازی ص ۵۱ و شمس التواریخ شیخ اسد اللہ گلپایگانی مذکور است، رجوع شود بمآخذ مذکور.

وفات صاحب ترجمہ در ہفتہ آخر ذی القعدہ سنہ ۱۲۷۰ ہجری قمری و در ۱۳۰۲ شمسی) روی دادہ است و در سر راہ بین امامزادہ قاسم و تجریش در شمیران در دامنہ جنوبی سلسلہ جبال البرز دوازده کیلومتری شمال طهران مدفون شدہ است در نظرہ بسیار با صفائی.